



میزگرد بررسی و نقد کتاب

نقش جریان روشنفکری درسکولاریسم تربیتی ایران

(نوشته دکتر جمیله علم‌الهدی، انتشارات مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۰)

اشاره

گسترش ارتباطات میان ایران و اروپا در قرن نوزدهم موجب گردید تا برای نخستین بار شماری از ایرانیان به خارج از مملکت مسافرت کرده و با جوامع دیگر آشنا شوند. تعدادی از ایرانیان به عنوان دیپلمات، بازرگان، محصل و معدودی به منظور سیاحت برای نخستین بار راهی خارج شدند و به این ترتیب با جوامعی آشنا شدند که چندان شباهتی به ایران عصر قاجار نداشت و تقابلی میان اروپای پس از انقلاب صنعتی و ایرانی که با تحولات آن دوره ناآشنا و بیگانه بود، روی داد. در چنین شرایطی روشنفکران ایرانی آن دوره متأثر از رواج سکولاریزم در اروپای قرن نوزدهم بر این باور بودند که حداقل یکی از رموز و رازهای ترقی و

پیشرف اروپائیان در کنار گذاردن مذهب از صحنه جامعه و تقلیل آن به امری فردی و خصوصی است.

اما بودند سایر روشنفکرانی که به آموزش و مدارس جدید به عنوان یکی از عوامل مهم پیشرفت و ترقی ایران می‌نگریستند و معتقد بودند که از این رهگذر می‌توان فاصله میان ایران و کشورهای صنعتی را کم کرد و به مدارس جدید در انتقال علوم جدید تأکید داشتند. گویی نفس وجود مدرسه کفایت می‌کند و چگونگی آن مهم نیست. تأکید بر آموزش و بی‌توجهی به مسائل تربیتی منجر به جایگزینی ارزشها و عقاید حاکم بر کشورهای غربی از جمله سکولاریسم شد. بسیاری از اصلاح‌طلبان آن زمان از ماهیت سکولار مدرسه‌ای جدید و کارکردهای آن آگاه نبودند.

اقتباس و الگوگیری از مدارس غربی به صرف جبران عقب‌ماندگی علمی بدون توجه به نیازهای واقعی و بومی کشور، آموزش و پرورش را شکل داد که فاقد اتکا به فلسفه مشخص و اهداف و رویکرد معین آموزشی و تربیتی باشد.

آیا سکولاریسم تربیتی در ایران ناشی از تأسیس مدارس جدید بوده؟ یا به عوامل دیگری نیز بستگی داشته است؟ این موضوعی است که سرکار خانم دکتر علم‌الهدی در کتاب "نقش جریان روشنفکری در سکولاریسم تربیتی" به آن پرداخته است. این کتاب که به سفارش کانون اندیشه جوان نگارش شده، در چهار بخش به شرح زیر تنظیم شده است:

بخش اول: سیر تحول تعلیم و تربیت کهن به تعلیم و تربیت جدید:

در این بخش اشاره می‌شود که اگرچه نظام تعلیم و تربیت ایران تاریخ و پیشینه باشکوهی دارد اما مغفول واقع شده است چرا که هم اکنون در دانشکده‌های علوم تربیتی کشور ما تاریخ تعلیم و تربیت با تحلیل نظام تربیتی یونان و روم باستان آغاز می‌شود.

بخش دوم: تکوین و گسترش جریان روشنفکری

در این بخش ضمن معرفی شخصیت‌های برجسته جریان روشنفکری چون فتحعلی آخوندزاده، یحیی دولت‌آبادی، آفاخان کرمانی، میرزاملکم خان و یوسف

خان مستشارالدوله و به معرفی گرایشهای غالب در جریان روشنفکری چون ساینیتسیم، ناسیونالیسم، رفرمیسم و غرب‌گرایی اخلاقی یا فرنگی مآبی نیز می‌پردازد.

بخش سوم: تأسیس مدارس جدید

نگاه تاریخی به چگونگی تشکیل مدارس در کشورهای غربی دارد و اینکه چرا آموزش و پرورش دولتی به عنوان یکی از ضروری‌ترین امور زندگی جمعی در قرن نوزدهم تلقی می‌شد.

شکل‌گیری مدارس نوین در ایران به چه صورت انجام پذیرفت و در مسیر تاریخی آن تاکنون دچار چه تحولاتی شده است و

آخرین بخش: تحلیل مبانی سکولار تعلیم و تربیت که منعکس‌کننده دیدگاه مؤلف است، در قسمتی از این بخش می‌خوانید:

بستر فکری تکوین تربیت جدید از مؤلفه‌های گوناگونی تشکیل گردیده است که معروف‌ترین آنها عبارتند بودند از: پروتستانتیزم دینی، راسیونالیسم فلسفی همراه با اصالت شک دکارتی، اومانیزم اجتماعی یا اصالت انسان مادی و نیز کاپیتالسیم اقتصادی همراه با اصالت منفعت‌صنعتی - تجاری. مؤلف در یک قالب نمادین حکایت نظام تعلیم و تربیت جدید که از دل این شرایط برآمد چنین تصور می‌کند. روزی روزگاری در جنگ بین علم و فلسفه، به دنبال یک کودتای پوزیتویستی، ساینیتسیم (علم‌گرایی) پیروز گردید و فلسفه از اریکه قدرت فرود آمد و حتی عنوان مادری علوم را هم از کف داد و در سمت کنیزی علم به تحلیل قضایای علمی گمارده شد. درعوض متدلوژی به سلطنت رسید و به پیروی از خلق و خوی سلطه جویانه سلاطین، خواستار گسترش مرزهای امپراطوری خود به ورای علوم طبیعی گشت. در اجرای این خواسته بالاخره میرغضب او، "پوزیتویسم" بر آن شد تا با تیغ برنده "ابژکتیویسم" (یا عینیت‌گرایی)، هر گونه درک "غیرتجربی"، "غیرعینی"، "آزمون‌ناپذیر" و "تکرارناشدنی" را گردن بزند و همه اقوال و حیانی، شهودهای عرفانی، قضایای متافیزیکی و یا گزاره‌های ارزشی را به اتهام "تحلیلی بودن"، "غیرترکیبی بودن"، "غیرعلمی بودن" و یا "اثبات‌ناپذیر بودن" در زندان اوهام و خرافات به زنجیر کشد و به انزوای کتابخانه‌های باستانی تبعید کند...

به مخاطبان علاقه‌مند به بحث سکولاریسم تربیتی خواندن این کتاب را توصیه می‌کنیم. کتاب در ۱۳۱ صفحه نگارش یافته و در سال ۱۳۸۲ یعنی دو سال پس از اولین چاپ خود به چاپ مجدد سپرده شده است اما برای افرادی که کتاب را مطالعه کردند گزارش میزگرد نقد و بررسی آن خواندنی‌تر است.

میزگرد با حضور آقایان: دکتر اسکندری، حجت الاسلام علی ذوعلم، علی زرافشان، حجت‌السلام داوود مهدوی‌زادگان، دکتر موسی نجفی، مهندس مهدی نوید و سرکارخانم جمیله علم‌الهدی برگزار گردید.

از ویژگی‌های خاص این میزگرد آن است که مؤلف کتاب یکی از ناقدان اثر است. در ابتدا از زبان خودش در خصوص انگیزه نگارش کتاب می‌خوانیم:

رئیس موسسه برنامه‌ریزی درسی و نوآوری‌های آموزشی

دکترای فلسفه تعلیم و تربیت

عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی

دکتر جمیله علم‌الهدی:



بسم الله الرحمن الرحيم. انگیزه اصلی من در نگارش کتاب "نقش جریان روشنفکری سکولاریسم تربیتی" توجه به تحولات تربیتی در دوران معاصر بوده است. زیرا به اعتقاد من پیش‌نیاز انقلاب اسلامی، یک انقلاب تربیتی می‌باشد. از این رو لازم است بدانیم در گذشته این انقلاب چه تحولاتی رخ داده است؟

اساساً به نظر من کلیه تحولات اجتماعی چه بطئی و چه ناگهانی، مبنای تربیتی دارد. گرچه بعضی از اندیشمندان، جنبش سیاسی یا اقتصادی را مبنای تحول رویه‌های اجتماعی می‌دانند. از این منظر سؤال اساسی من این بود که چرا از تربیت سنتی فاصله گرفتیم و به تربیت جدید روی آوردیم؟ و چگونه این مسیر تحول از تربیت سنتی به تربیت مدرن را

طی کردیم؟ از این رو کتاب جهت بررسی تحولات تربیتی معاصر، از دوران صفویه آغاز شده که سرآغاز رویارویی ایران با اروپا است این رویارویی در زمینه دستاوردهای علمی و فنی بوده است. اگرچه مقدمات سیاسی انتقال علم و تکنولوژی در دوران صفویه فراهم شد ولی به بار نشستن آن تا دوران قاجاریه به تعویق افتاد. در دوران زندیه همچنان تهیه مقدمات ادامه پیدا کرد. تا اینکه انتهای دوران قاجار، انتقال علم با نگاه خوشبینانه و درحالت درخواست کامل شروع به انتقال یافتن نمود. بدون شک اقدامات عباس میرزا و امیرکبیر که بر نوعی خوشبینی تکیه داشت و تصمیم برای انتقال علم و تکنولوژی غرب بر اندیشه‌ها و انگیزه‌های صلح‌جویانه، خالصانه و صادقانه‌ای استوار بود ولی به رغم ایده‌های مصلحت طلبانه، اولین مصلحان اجتماعی که تأسیس مراکز علمی را شروع کردند این اقدامات نتایج متنوعی، به دنبال داشت. اگرچه در عموم کتابها از اثرات مطلوب و مثبت تأسیس دارالفنون یاد شده است ولی من در این کتاب بیشتر بر نتایج ناخواسته این اقدامات تمرکز نموده‌ام. البته این به آن معنا نیست که منکر اثرات مثبت آن هستم بلکه تمرکز من روی نقاط منفی بوده است و احتمالاً همین موضوع کتاب را تورش دار کرده است.

چنانکه در کتاب مطرح نموده‌ام، نهضت ترجمه، تأسیس دارالفنون، اعزام دانشجو و اعزام کارگزاران سیاسی، از مهمترین عواملی هستند که در تحول تعلیم و تربیت سنتی به تعلیم و تربیت جدید نقش داشته‌اند و به دنبال این عوامل، طبقه جدیدی به نام طبقه روشنفکر بوجود آمد که خود منشأ تغییر در همه حوزه‌های سیاسی، فرهنگی، تربیتی، اقتصادی و اجتماعی شد.

این طبقه نوپدید روشنفکران ایرانی اندیشه‌ها و گرایشهای فکری خود را از غرب اقتباس می‌کردند و این گرایشها روی اقدامات آنها تأثیر می‌گذاشت. مهمترین گرایشهای فکری این گروه، عبارتند از: ساینیتیسیم، ناسیونالیسم، رفورمیسم، و غربگرایی اخلاقی یا فرنگی مآبی.

در پی پیدایش گروه روشنفکران اولیه با گرایشهای کاملاً غربی، جریانهای جدید دیگری نیز پدید آمد یکی از آنها جریان روشنفکری دینی بود و دیگری جریان برخاسته از دین باورانی بود که ابتدا نگرش مقاومت داشتند، ولی بعد رویکرد احیاگرانه را اتخاذ

نمودند. همین رویکرد در جریان انقلاب اسلامی نقش اساسی را ایفا نمود و در ساختار تعلیم و تربیت تغییراتی ایجاد کرد.

ولی بعد از انقلاب در تحول نظام تعلیم و تربیت، براساس تفکر اسلامی توفیق کامل نداشت البته الزامات سیاسی اجتماعی و عصری که پدید آمد تحولاتی را بر نظام تربیتی تحمیل نمود و همچنان نیز ادامه دارد. ولی به نظر می‌رسد نظام تربیتی ما مرتباً در حال پوست‌اندازی است و با تحولات جدید و مشکلات جدیدی درگیر می‌شود و در هر حال قصدش بر این است که بیشتر به مبانی اسلامی رجوع کند. انگیزه احیای نظریه و عمل تربیت دینی همچنان صادقانه دنبال می‌شود ولی چالشها بسیار اساسی است و قصد ارتجاع هم در کار نیست. البته نظریه امام خمینی در کشف الاسرار کانون رویکرد احیاگرانه تلقی می‌شود و هدایت انقلاب را بر عهده گرفت. در هر صورت قبل از همه، من این نقد را می‌پذیریم که کتاب تورش دارد، ولی تلاش کردم که شواهد ادعاها را بیشتر از آثار روشنفکرانی فراهم کنم که تعلق فکری به آنها ندارم تا شاید این تورش را هم کاهش دهم.

آقای حجت‌الاسلام علی ذوعلم: مدیر کل دفتر تألیف و برنامه‌ریزی کتب درسی
دکتری مطالعات اجتماعی



بسم الله الرحمن الرحيم. از برگزاری چنین میزگردی بسیار خوشحالم و به فصلنامه نوآوریهای آموزشی تبریک می‌گویم که نقد کتاب را در مجله ارزشمند خود مطرح می‌کند.

به خانم دکتر علم‌الهدی، به دلیل شجاعت طرح این مسئله نیز تبریک می‌گویم. فکر می‌کنم دخالت تعلقات دینی نقطه

ضعف کار نیست چرا که اساساً بی طرفی و عدم تعلق وجود ندارد. مهم آن است که تعلق خاطر مستند بر مبانی ادله و از روی انصاف باشد که در این کتاب به همین صورت بوده است و مستندات دقیقاً مطرح شده است.

هرگاه تجربه تلخ تاریخی را مطرح می‌کنیم به این انگیزه است که برای امروز و آینده ما مفید باشد. جناب عالی اشاره‌ای به انگیزه پایه‌گذاران کرده‌اید، انگیزه پایه‌گذاران مورد بحث ما نیست چرا که قابل کشف به دقت نیست و یک انگیزه هم نبوده است بلکه طیفی از انگیزه بوده است بعضی‌ها با انگیزه ملی و کاملاً مصلحانه وارد میدان شده‌اند. و در بعضی دیگر انگیزه کاملاً مشکوک بوده است. مسئله مهم این است که چرا و چگونه اتفاق افتاد؟ چند نکته در مورد کتاب مطرح خواهم کرد:

نکته اول: سکولاریسم تربیتی، جریان روشنفکری را به وجود آورد یا جریان روشنفکری، سکولاریسم تربیتی را پایه‌گذاری کرد؟ عنوان کتاب به بررسی نقش روشنفکران در تربیت سکولاریسم می‌پردازد، به هر حال، نقش این دو تعاملی است. اما کدام مقدم است؟

سکولاریسم تربیتی اساساً موجب جریان روشنفکری در ایران بوده است. به این ترتیب پایه‌گذاران که غالباً از خاندان قاجار بودند یا از طبقه اشراف تلقی می‌شدند به خاطر مکنات مالی و نفوذ سیاسی که داشتند به غرب رفتند و با تمدن آنها از نزدیک آشنا شدند، - سکولاریسم تربیتی شکل گرفت- و به تدریج تبدیل به جریانی شد که آن جریان در تشدید و تعمیم سکولاریسم مؤثر بود.

نکته دوم: در کتاب به بستر تاریخی، شرایط اجتماعی و فرهنگی شکل‌گیری جریان روشنفکری کمتر پرداخته شده است. تفکر اصلاح، تحول، ترقی و پیشرفت که ریشه در هر جامعه و فرد دارد و در آن زمان نیز در جامعه ما شکل گرفته بود و شکوفا شده بود که کاملاً نیاز طبیعی و فطری بود که مطرح شده بود ولی ما به دلایلی به این نیاز نتوانستیم پاسخ بهینه بدهیم و گرفتار جریانی شدیم که اقتباس ناقص و غلط از آنچه که در غرب گذشته بود صورت گرفت.

گمان نرود اصل قضیه انحرافی بوده، در حالی که اصل نیاز کاملاً درست و به جا بود اگر توانمندی بومی به گونه‌ای بود که می‌توانست نیاز را به درستی پاسخ دهد.

نکته سوم: به زمینه‌ها و عوامل داخلی مؤثر در ایجاد جریان روشنفکری کمتر از عوامل بیرونی توجه شده است هرچند عوامل و زمینه‌های بیرونی در جریان‌سازی آن هم در

عرصه تربیتی که بسیار بنیادی است و با بن جامعه سروکار دارد و تغییراتش خیلی کند و دشوار است، نقش به سزایی دارد. اما تأثیرات بیرونی بدون وجود زمینه‌ها و عوامل مساعد درونی نمی‌تواند شکل بگیرد و ریشه‌دار شود. در قسمت‌هایی از کتاب به این زمینه‌ها و عوامل داخلی اشاراتی کرده‌اید ولی خیلی نپرداخته‌اید عواملی چون غفلت و بی‌تفاوتی نسبت به آنچه که در جهان می‌گذرد، ضعف بنیه فرهنگی و فکری جامعه که خود مبتنی بر یک سلسله از عوامل دیگر است که اگر احیاناً به این موضوع می‌پرداختید به آن عوامل هم توجه می‌کردید.

تصوری که به تدریج در کشور ما شکل گرفت در کنار همه محاسن و نکات مثبتی که دوره صفویه داشت ولی به تدریج این گونه تلقی شد که رقیب اصلی در عرصه سیاست عثمانی است. تضاد مذهبی جایگزین تضادهای اساسی شد و موجب شد آنچه که در عثمانی اتفاق افتاد روشنفکران غرب‌گرای ما اقتباس کردند و به کشور آورده‌اند در حالی که بخش مرکزی و بومی فرهنگی کشور ما غافل بود و تحویل نمی‌گرفت و قائل نبود که تجربه مثبت عثمانی را اخذ کند، اگر اصلاح لازم است اصلاح کرده به جامعه آورد.

معدود افرادی بودند که این کار را می‌کردند ولی هرگز به جریان تبدیل نشدند، همان مشکلی که در مشروطه پیش آمد در این زمینه نیز رخ داد. به عبارتی اگر طراحی دقیق و بومی درستی داشتیم که برای خودمان روشن و شفاف بود قطعاً مجالی برای سوء استفاده در جریان تحول‌خواهی صورت نمی‌گرفت.

در این زمینه ضعف داخلی بیشترین تقصیر را داشته است و می‌باید در این موضوع بیشتر بحث کرد و این کاستی در کتاب وجود دارد.

نکته چهارم: اثرات مثبت مقاومت‌های منفی و سلبی که در مقابل این جریان شکل گرفت. یک وجه مثبت مقاومت منفی این بود که جنبه علمی و بومی در فضای تربیت دینی هر چند ناقص و همراه با کاستی توانست شکل بگیرد اگر مقاومت منفی نبود، حفظ هسته تربیت دینی واقعاً تحقق پیدا نمی‌کرد. افرادی که بعداً پیروان امام و نیروهای اصلی انقلاب اسلامی شدند، در این فضای مقاومتی منفی و سلبی تربیت شده بودند.

نکته دیگر: در برابر این جریان الگوبرداری نیز صورت گرفت. شکل‌گیری مدارس اسلامی که جا داشت از کار ارزشمند شهید بهشتی در دهه ۳۰ یادی می‌شد. چارچوبی که در اندیشه شهید بهشتی وجود داشت با آنچه که در اندیشه شیخ عباس‌علی اسلامی در مدارس اسلامی و یا روح حاکم بر مدرسه علوی کاملاً متفاوت بود و الگوی عمیق‌تر و مجتهدانه و متناسب با شرایط مکان و زمان بدون نقطه ضعف جدایی از سیاست شکل گرفت. اگرچه نمونه معدودی بود ولی اندیشه قوی پشتوانه آن بود و همچنین راهکار دیگری که پیش گرفته شد. در مقابل جریان روشنفکری نفوذ افراد بصیر و دغدغه‌مند در مدارس دولتی بوده است.

از طرفی جهت‌گیری و هدفی که نظام جدید آموزش و پرورش در پی آن بود هیچگاه به طور کامل تحقق پیدا نکرد به علت آن که نیروی انسانی که می‌باید مجری آن باشد به طور کامل مبانی غربی را نپذیرفت، حتی ناخودآگاه تابع مبانی و اصولی بودند که آن مبانی و اصول، اصیل و دینی بود و در مدیریت، آموزش و رفتارشان بروز پیدا می‌کرد. بنابراین جریان اصیل و دینی در مدارس دولتی نفوذ پیدا کرد و از آثار مخرب جریان سکولاریسم تا حدی جلوگیری کرد.

قبل از انقلاب، نظام آموزش و پرورش که نتیجه همان روند بود به نیروی اصیل و انقلابی تبدیل شد و خیلی بیش از اقشار دیگر در خدمت انقلاب قرار گرفت. به هر حال کتاب نقاط مثبت بسیار دارد و مهمترین نکته مثبت آن طرح مسئله سکولاریسم تربیتی به عنوان یک مقوله اساسی است. توجه جامعه امروز به بنیادهای فکری فلسفی نظام جدید آموزشی است که بدون توجه به تحول در مبانی فلسفه قابل قبول، در نظام تعلیم و تربیت علی‌القاعده میسر نیست. بنابراین کتاب از جهاتی بسیار ارزشمند است و لازم است حداقل در ویراستاری بعدی به این نکات توجه بیشتری شود.

آقای دکتر موسی نجفی: رئیس پژوهشکده علوم سیاسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

دکتری علوم سیاسی (فلسفه سیاسی)



بسم الله الرحمن الرحيم. از خانم دکتر علم‌الهدی و فصلنامه نوآوری‌های آموزشی به خاطر تشکیل چنین جلسه‌ای تشکر می‌کنم. در کل این کتاب یک پرسش اساسی را مطرح کرده است و در پی آن بوده است که پاسخ مناسبی را در مسیر تاریخ بیابد، صرف نظر از نتیجه و یا حتی روشی که در آن به کار رفته است

پرسش، پرسش اساسی است. بسیاری از پرسشهای فرعی کوچک ما به یک سری پرسش‌های مادر برمی‌گردد. بحث این کتاب از جمله پرسش‌های مادر و اساسی است و از این نظر طرح این پرسش، میدانی را فراهم می‌کند، که پرسشهای فرعی دیگر جای خودشان را پیدا کنند. شهامت طرح این پرسش اساسی و مادر، بسیار مهم است.

نکته‌ای لازم است در ابتدا بگویم، نقد غیر از رد است در نقد یک نوع هم‌سخنی و همدلی همراه است. از همین زاویه به مطلبی دیگر اشاره می‌کنم. نه تنها این کتاب بلکه به سایر کتابهای تاریخی شاید نتوان نمره بالایی داد چرا که گاه در تاریخ بررسی‌هایی می‌کنیم از داده‌های تاریخی به یک ایده و نظر دست می‌یابیم ولی گاهی برعکس، نظریه و ایده‌ای داریم برای یافتن شواهد و دلایل رد یا استحکام نظریه خود به تاریخ مراجعه می‌کنیم. در واقع رویکرد تاریخی ابزاری برای سایر علوم شده است در حالی که در مراجعه به تاریخ، حقایق و واقعیتها به راحتی دست یافتنی نیستند و در پیچ‌وخم تاریخ گم می‌شوند.

نکته‌ای که در کتاب هست اینکه به تاریخ رفته و نتیجه‌گیری کرده است و از تاریخ بیرون آمده است در حالی که نمی‌توان به راحتی از تاریخ برای زمان کنونی نتیجه‌گیری کرد. چنان پیوستگی و تداوم موضوع شدید است که ذهنیت تاریخی ما را رها نمی‌کند و با ما در حرکت است. از این منظر کتاب در تاریخ رفته و خواسته بحث را رها کند ولی دیگر نتوانسته است خودش رانجات بدهد. تاریخ جزئی از ذات بحث تعلیم و تربیت است. بنابراین لازم است وارد بحث تاریخی شویم نه صرف منابع تاریخی.

مؤلف محترم فرمودند: اصرار داشتند از منابع غیر همدلانه و روشنفکرانه برای تأیید دلایشان استفاده کنند. ولی منابع روشنفکرانه معنا ندارد مگر تاریخ منابع روشنفکرانه و مذهبی دارد؟ تاریخ یک سلسله متون است و باید به اصل منابع تاریخی مثل روزنامه‌های آن دوره، سندهای تاریخی و متون کلاسیک مراجعه کرد.

به این ترتیب آقای سید محمد خاتمی، مرحوم دکتر مددپور، مورخ نبوده و نیستند و منبع تاریخی محسوب نمی‌شوند آنها خودشان وقتی به موضوع تاریخ می‌پرداختند مجبور بودند از منابع دست اول استفاده کنند از منابع دست اول و تشخیص منابع سره از ناسره اهمیت به سزایی دارد. در ضمن منابع خودی و غیرخودی اگر معاصر باشند دیگر تاریخی نیستند.

مطالب کتاب را در کل می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: ۱- مطالبی را که به خوبی مطرح کردند و بسیار ارزشمند است. ۲- مطالبی را که باید اصلاح شود و تکمیل گردد. ۳- مطالبی که نادرست است.

مطالبی که ارزشمند است و روح کلی مطلب است توجه به مسئله زبان است به درستی و به خوبی به تأثیر زبان در جامعه ایرانی اشاره کرده‌اند به نظرم، ضمیر ناخودآگاه ایشان از فارابی استمداد گرفته‌است. فارابی وقتی قصد داشته به بحث گفتگوی جوامع و فرهنگها برود به زبان توجه ویژه‌ای کرده‌است. سطح زبان بر انتقال فرهنگها مؤثر است. به هر حال بحث تعلیم و تربیت غربی و سکولار که در زمینه تعلیم و تربیت اسلامی و ایرانی می‌نشیند یک گفتگوی فرهنگی است ولو ناقص و تحمیلی. ولی سرانجام به مفاهیم فرهنگی رسیده‌است اگر چه ما می‌گوئیم غلبه کرده‌اند و نمی‌پسندیم. به هر حال جنس موضوع (تعلیم و تربیت) سیاسی، نظامی و توطئه نیست و خیلی عمیق‌تر است هرچند سیاست در آن دخالت داشته‌است اما به هر حال جنس بحث، گفتگو و مفاهیم در آن است. به همین دلیل در جامعه ایرانی متدین ما در قسمت فرهنگ موفق‌تر و قوی‌ترند. در قسمت فرهنگ بیشتر توان خود را بروز می‌دهند به نحوی که سرانجام جریان تربیت سکولار و غربی به گونه‌ای هدایت شد که قسمت آسیب‌پذیر آن کمتر شود و توانست موفقیت‌هایی را کسب کند.

بحث دوم مربوط به قسمتی است که باید اصلاح و تکمیل شود به عنوان مثال کتاب تغییر زبان و بی‌سوادی روشنفکران آن زمان را موجب ساده‌نویسی در مطبوعات دانسته‌است. چرا روزنامه‌ها مورد اقبال مردم واقع شدند؟ مگر نه این است که با ذات جامعه سنخیت پیدا کرده است. هیچ تحمیلی مورد اقبال عام قرار نمی‌گیرد ولی روزنامه‌ها از ابتدا به خاطر نثر ساده و بدون تکلف مورد علاقه مردم بوده است و این مسئله فقط در حد اشراف و سلاطین نبوده است.

درضمن در بعضی متون تاریخی ساده‌نویسی را نیز می‌بینیم. مثلاً مرحوم شیخ بهایی، نان و حلوا را به سبک ساده‌ای می‌نویسد یا در متون برخی مصلحین اجتماعی نیز این سبک مشاهده می‌شود. پس ساده‌نویسی نه فقط به دلیل بی‌سوادی روشنفکران بلکه به خاطر مقبولیت عامه مردم و اینکه در پیش‌زمینه متون فارسی وجود داشته است در مطبوعات رواج یافته و مورد پسند مردم واقع شده است.

اما مطالبی که نادرست است و باید مورد بازنگری قرار گیرد این است که گفته‌اید اولین محصلین ایرانی در دوره صفویه به غرب اعزام شده‌اند. در حالی که اولین محصلین ایران در دوره قاجار در فاصله جنگ جهانی اول و دوم که اسمهایشان در تاریخ ثبت شده است پنج نفر بوده‌اند و نه همه آنها، بلکه فقط دو نفر از آنها اشراف‌زاده بوده‌اند. ظاهراً اشراف علاقه‌ای به درس خواندن نداشته‌اند. حتی در زمان پهلوی کسانی اعزام می‌شدند که استعداد خوبی داشته‌اند در ضمن دخالتی که دولتها در اعزام افراد می‌کنند همیشه وجود داشته است اما خود فرد هم باید انگیزه درس خواندن داشته باشد.

آقای شیرازی که نام برده‌اید، جزء اولین فراماسونرهای ایران است ولی اولین فردی است که روزنامه را به ایران آورده است و با چه زحمتی این کار دشوار را انجام داده‌اند. پس کار مثبت نیز انجام داده است، حتی در جایی از تحقیری که غربی‌ها می‌کردند نالیده است.

نکته دیگر: که هم مثبت است و هم منفی. آن است که کتاب خواسته مسئله مهمی را مطرح کند و همه عوامل و زمینه‌ها را بازگو نماید در حالی که لازم نیست در طرح‌های بزرگ همه خانه‌ها پر شود بلکه بهتر است فضا را باز کند و ابهامات را باقی بگذارد تا

کتابهای بیشتری در این خصوص نوشته شود. لیکن خانم دکتر علم‌الهدی اصرار دارند تا تمام ابهامات را یک تنه پاسخ دهند.

مسئله دوم: کتاب، سطحی بودن حرکت روشنفکری را در ایران خوب نشان داده است. عمق فاجعه و مسئله فقط در سطحی بودن آنان نیست بلکه خیلی بیشتر و جدی‌تر است. مسئله تعلیم و تربیت و سکولاریسم مسئله بی‌هویتی جامعه ایران و البته مقاومتی که شده، خیلی بیشتر از این‌ها است که باید مورد واکاوی قرار گیرد.

پشت این سطور نوشته شده دهها سطور نانوشته در تاریخ وجود دارد که باید رمزگشایی شود. درست است که حرکت روشنفکری سطحی بوده است اما اتفاقی که افتاد اصلاً سطحی نیست و ابهاماتی که وجود دارد و خیلی از عوامل ناشناخته و پنهان است. هنوز تاریخ و تفکر امروز ما پاسخ نیافته است.

آخرین نکته: فضای ایران در دوره قاجار و اشتیاقی است که مردم به دانستن و پیشرفت کردن داشتند خیلی طبیعی است و به بیداری مردم ایران بعد از تحقیر ناشی از عهدنامه ترکمانچای برمی‌گردد. شاید این بیداری جهت و مسیر آن اشتباه بوده است. اما خود بیداری ارزشمند بوده است. بیداری اسلامی قبل از مشروطیت، که چرا ما نباید پیشرفت داشته باشیم، چرا نباید اسلحه داشته باشیم، و چرا کشورقدرتمند صفوی به این روز افتاد؟ پاسخ آن را در مقوله تعلیم و تربیت و علم جدید جستجوی کرده است.

امیرکبیر به بیداری جامعه ایران توجه کرده است. تأسیس دارالفنون به منظور حل مسئله توسعه‌نیافتگی جامعه ایران آن زمان بوده است. حال اگر این مدرسه، عمیق عمل نکرده یا به انحراف رفته است بحث دیگری است اما مسئله و مشکل به درستی در عهد خود شناخته شده است. هر گاه پیشرفت در جامعه ایران وجود داشته حاصل بیداری مردم است. اما هر جا به انحراف رفته ناشی از سطحی بودن حرکت روشنفکری بوده که قصد داشته از خواست و اراده ملی سوء استفاده کند. که باید درنگارش کتاب بین مسئله و روش حل آن تفکیک قائل شد.

مشاور ریاست سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی **آقای علی زرافشان:**

کارشناس ارشد کتابداری و اطلاع‌رسانی



بسم الله الرحمن الرحيم. ضمن تشکر از مؤلف محترم و تلاش علمی ایشان جهت پرداختن به مسایل آموزش و پرورش نکات زیر قابل ذکر است.

۱- با توجه به رویکرد تاریخی کتاب در تحلیل مسئله، آیا تجدد یک ضرورت در شرایط خاص تاریخی ایران بوده است یا نه؟ دلایل کتاب گویای آن است که در آن شرایط خاص تجدد به عنوان یک ضرورت در نزد دلسوزانی چون امیرکبیر مطرح شده است. لذا در مرحله اول باید به اصل تجدد به عنوان حرکتی برای تعالی جامعه ایران پرداخت و در مرحله بعد به آسیب‌شناسی آن در فرایند تحقق توجه کرد. با فرض فوق و در صورت تحقق تجدد در ایران تغییر شاخص‌ها و نهادها و افراد مرجع در کشور متناسب با لوازم تجدد امری طبیعی است. نهادهای سنتی در صورتی که خود را با شرایط جدید تطبیق نمایند همچنان دارای مرجعیت خواهند بود و در غیر این صورت انزوای آنان طبیعی خواهد بود. برای مثال اگرچشم انداز امیرکبیر برای آینده ایران را با چشم انداز ۲۰ ساله مقایسه نماییم و مواجهه امیرکبیر با دنیای بیرون ایران و نگاه به جایگاه ایران در آن زمان موجب تعیین چشم‌اندازی برای ایران شود. این اقدام مطلوب است و یا نامطلوب؟

۲- در نقد سکولاریسم رجوع به مبانی و ادبیات سکولاریسم پذیرفته نیست. اندیشه غرب را با پذیرش مبانی فلسفی غرب (مثل اندیشه هگل و هایدگرو...) نمی‌توان نقد کرد. نگاه دینی و با استفاده از مبانی دینی در نقد سکولاریسم کمتر در کتاب دیده می‌شود. برای غرب، تجدد و تمدن یک هویت و ذات واحد قائل شدن که اخذ هر بخش از آن مستلزم تن دادن به سایر ابعاد آن باشد با کدام مبنای دینی قابل تحلیل است.

۳- پدیده دولت-ملت به عنوان یک ضرورت تاریخی شکل گرفته در دوره صفویه از لوازم زندگی آن روز و از افتخارات عصر صفوی است. این پدیده به طور طبیعی اقتضات

خاص خود را دارد که برای هر حکومتی لازم است. براوفاجر. پیوسته به نقد و نفی سیاسی این پدیده پرداخته شده است آن هم از منظر عملکرد حکومت‌هایی که مورد قبول ما نیست. دولت- ملت صفوی و جمهوری اسلامی قابل قبول است یا نه؟

۴- نقد کتاب پیوسته به ابعاد سلبی پرداخته است، انتظار می‌رود همان گونه که مؤلف محترم دربخشی از کتاب به نقد ایجابی و مواجهه ایجابی با تجدد با نگاه مثبت پرداخته‌اند، خود نیز به نقد ایجابی تجدد نیز می‌پرداختند.

۵- حرکت خودجوش و مردمی اصلاح طلبان نوگرا برای تأسیس مراکز تربیتی جدید به عنوان حرکتی برای پیشرفت مردم ایران و مصادره آن توسط دولتهای وقت باید از یکدیگر تفکیک شود و در عین حال باید شکل‌گیری آموزش و پرورش جدید را به عنوان یک حرکت داخلی از پیامدهای حضور کشورهای اروپایی در جهان سوم (استعمار نو) جدا کرد.

همچنین بهتر بود مؤلف محترم به مدارس سنتی، برنامه درسی آنها و میزان توانایی این مدارس برای رشد و پیشرفت کشور نیز اشاره می‌کردند. همانند آنچه امروز در کشورهای مثل مالزی، اندونزی و سنگاپور با نام "مدرسه" در برابر "school" مطرح است.

به نظر می‌رسد تعلیم و تربیت جدید به طور کل مورد نظر نویسنده محترم است مستقل از اینکه این نظام درمهد آن(غرب) رشد و شکوفا شده باشد و یا در شرق و متأثر از تمدن غربی.

از همین رو تعارض بین شکل‌گیری تعلیم و تربیت سکولار در غرب و شرق نادیده گرفته شده است. در غرب تجدد از قرون ۱۵ و ۱۶ شکل گرفت و تعلیم و تربیت آن از قرن ۱۸، لکن در شرق تجدد از آموزش و پرورش آغاز شد. این مطلب مهمی است.

۶- بهتر بود کتاب در کنار نقد روشنفکری به نقد علل عقب‌ماندگی شخصیت‌های دیگر و عدم توانایی آنها برای مواجهه منطقی با این پدیده تاریخی نیز می‌پرداخت. آنگونه که جلال آل احمد به "خدمت" و "خیانت" روشنفکران پرداخت و همانگونه که در صفحات (۱۱۰ و ۱۰۹) نیز آمده است آسیب‌شناسی این پدیده به نظر مناسب‌تر از محاکمه روشنفکران است.

۷- به نظر می‌رسد ما پیوسته دچار خطای "اشتراک لفظی" هستیم. به تعبیر نویسنده محترم اگر جهان امروز در قرن ۲۱ است به این معنی است که همه کشورهای و مردم نیز در قرن ۲۱ هستند. آیا تمدن، تجدد، مدرنیسم و ... که در قرن ۱۵ تا ۱۸ در غرب جریان داشت همان است که در ایران نیز وجود داشت؟ آیا شرایط اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ایران امکان پذیرش تجدد غربی را داشته است؟ آیا نیاز نیست که بدانیم ما در کدام جهان زندگی می‌کنیم و جهان ما در همان دوران چه ویژگی داشته است؟

۸- در کتاب مخالفت مخالفان بدون ذکر دلایل آنها بدیهی و مورد تأیید در نظر گرفته شده است در عین حال که در متن کتاب چند نوبت اشاره شده است که جامعه ایرانی شناخت مناسبی از آنچه در غرب به عنوان تجدد در جریان بود نداشتند. آیا این مخالفت‌ها به دلیل همان تحلیل‌هایی است که ما امروز از پس گذشت زمان انجام می‌دهیم یا مخالفت با هر پدیده‌ی نوی که در جامعه ظهور می‌یافت.

۹- ادبیات حاکم بر فصل چهارم از یک ادبیات نقد علمی به ادبیات رمانی ادبی مثل دنیای سوفی تبدیل شده است و تعلیم و تربیت جدید را یک روح واحد حاکم بر دنیای مدرن قلمداد کرده است بدون توجه به شرایط ایران. این روح حاکم آن قدر بزرگ و مسلط است که توان فرار از آن وجود ندارد.

آقای دکتر اسکندری: عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی

دکتری روان‌شناسی

بسم الله الرحمن الرحيم. در ابتدا لازم است نسبت و نگاه‌مان را با کتاب روشن کنیم. این کتاب به درخواست کانون اندیشه جوان و برای قشر دانشجو نوشته شده است. پس انتظار ما از کتاب باید متناسب با مخاطب آن باشد.

خانم دکتر علم‌الهدی نیز در کتاب قصد داشتند به عطش دانشجویان و نسل جوان پاسخ بدهند. پس قطعاً با یک کتاب فلسفی، دانشگاهی و علمی روبرو نیستیم. هرچند که می‌تواند پشت صحنه فردی ایستاده که با یک فاصله منطقی کتاب را هدایت کند.

قطعاً منابع کتاب، منابع دست دوم است؛ منابعی که نسل جوان بیشتر آنها را می‌شناسد مانند فریدون آدمیت، آقای مددپور و آقای خاتمی .

ابتدا باید زاویه دید را نسبت به کتاب تبیین و مشخص کرد از این منظر نیز نکاتی قابل طرح است.

۱-واژه سکولاریسم برای معنایی ضمنی و واقعیتی پنهان طراحی شده است. واقعیتی که به صراحت و روشنی در کتاب تعریف نشده است و می‌بایست تعریف شود؛ البته در جایی به اختصار، از سکولاریسم به معنای "نفی دین در حیات بشری" یاد شده است، که مشخص نیست، از چه منظر تاریخی و اجتماعی به آن پرداخته شده است.

۲- کتاب به طور کلی مشی خطابه ای دارد. هدف خطابه اقناع است و بیش از آن که مستدل باشد و به دنبال دلیل بگردد، عمدتاً با تکیه بر باوری عمومی و رایج می‌خواهد به پدیده‌ای که احتمالاً نفوذی مرموز و بوالفضول دارد، هشدار دهد. از این رو با تکیه بر عقیده‌ای رایج و شایع سخن می‌گوید و مساله‌اش جامعیت و مانعیت ادله نیست. بنابراین می‌خواهد با مخاطب خود فقط ارتباط اقناعی برقرار کند.

۳- دنیای جدید در قرن چهاردهم با جنبشی اجتماعی شروع شد؛ جنبشی که ریشه‌های خود را در چند قرن قبل از میلاد مسیح جستجو می‌کرد؛ از قرن یازدهم میلادی در فکر و اندیشه و هنر مغرب زمین دوباره جوانه زد؛ در قرن چهاردهم، حاکمیت سیاسی کلیسا را کنار زد و اعلام کرد نیازی به نماینده و مفسری از طرف خدا ندارد. این جریان فکری بر اساس این ایده که انسان‌ها با هم برابرند و بر اساس این اندیشه که عقل خود بنیاد می‌تواند حیات فردی و اجتماعی بشر را به سامان کند، شکل گرفت.

این موج با تأخیر به جهان سوم و به ایران می‌رسد. دارالفنون و مدارس جدیدی که امیر کبیر و بعدها محمد حسن رشدیه تاسیس و راه‌اندازی کردند از این زاویه قابل تحلیل است که این مدارس در پی آن بودند که موج به راه افتاده تجدد را به ایران بکشانند. بی آن که از خاستگاه و مبنای آن آگاهانه سود ببرند. آنها در جریانی تاریخی و تدریجی آثار آن را در روند آموزش و پرورش جدید به ارمغان آوردند. کتاب برداشت ضمنی از ماجرای تجدد در غرب دارد و می‌خواهد بی‌آن که به تفصیل به آن ورود کند، تحلیل منسجمی از

این جریان را از ابتدای تشکیل نهاد آموزش تاکنون دنبال کند. آیا کتاب از عهده این موضوع برآمده است؟ آیا به صورت مستدل و تاریخی بیان کرده است یا خیر؟ اصل کار، بیش از شجاعت، مربوط به درک ماهیت و موقعیت آموزش و پرورش است؛ درک این که ماهیت آموزش و پرورش ما سکولار است. ماهیتی که با افزودن تعلیمات دینی به آن و یا ترمیم لایه‌های تو در توی آن با آیات و احادیث و تحلیل‌های فلسفی و دینی دگرگون نمی‌شود. مساله مربوط به ساختار و روح حاکم به برنامه‌ها می‌باشد و در حد محتوای مندرج در برنامه‌ها و آموزش‌ها متوقف نمی‌شود.

علیرغم تحولات گسترده اجتماعی در جامعه ایران، نظام آموزش و پرورش همچنان یکنواخت ادامه پیدا کرده است. در مقاطع مهم تاریخی چون مشروطه و انقلاب اسلامی ایران تنها نهادی که دست نخورده و با کمترین تغییرات و تحولات باقی مانده است، نظام آموزش و پرورش است؛ نظام آموزش و پرورش تحولات خطی خود را ادامه می‌دهد، چنین اندیشه‌ای را اجمالاً از این کتاب می‌توان استنباط کرد. این مساله مدافعان و مخالفان جدی دارد. باید برای تبیین چنین امر خطیری به کاری بیش از خطابه و اقناع پرداخت. این امر هر چند فایده‌ها و سودمندی‌های خود را در پی دارد، استعداد بدآموزی دارد و تحلیل‌های سطحی و خامی را می‌تواند در بطن خود بپرورد.

در پایان به چند نکته کوتاه اشاره می‌کنم.

- ۱- مفهوم سکولاریسم تعریف نشده است و مخاطب را در حداقل و حداکثری نوسان می‌دهد و می‌تواند به جای مناقشه‌ای علمی به منازعه سیاسی و اجتماعی تبدیل شود.
- ۲- در کتاب نوسانی بین گزارش تاریخی و گزارش تحلیلی مشاهده می‌شود. ورود به مبحث تاریخی و دریافت واقعیت از آن، امر پیچیده و مشکلی است. کتاب نیم نگاهی به تاریخ کرده است اما ورود به تاریخ نکرده است و از اصول و ضوابط تحلیل تاریخی تبعیت نمی‌کند. بحث کاملاً بحث تحلیلی است ولی استنادها کاملاً گزینشی است و بیشتر حجم این رساله گزارش تاریخی است در حالی که در گزارش تحلیلی حداقل استنادهای تاریخی باید وجود داشته باشد و فقط باید سرنخ‌ها را ارائه کرد. اگر حجم بیشتر رساله گزارش

تاریخی باشد آنگاه ماهیت تاریخی پیدا می‌کند و باید فصل‌بندهای تاریخی شود به این معنا که این واقعه منجر به واقعه دیگر شده است.

۳- در کتاب به جای ساده‌نویسی، مطالب ساده‌سازی شده‌است؛ شاید به دلیل نگاه نویسندگان به مخاطبان خود بوده است. به طور مثال به مسئله ترجمه به درستی توجه کرده، بین دو نهضت ترجمه مقایسه کرده، اما بحث را در سطح ترجمه کردن غلط، ناقص، فارسی نوشتن درست و امثال آن متوقف کرده است. اما توجه نکرده است که چرا ترجمه دوره اول (قرن سوم) توانست به دوره طلایی منجر شود ولی ترجمه دوره دوم (در زمانی مشروطه) نتوانست به بالندگی جامعه منجر شود.

۴- اتفاقاً بخشی از جریانات اجتماعی امروز که متهم به سکولار هستند به استفاده دقیق و ترجمه صحیح استناد می‌کنند.

۵- خصوصاً در پهنه تحولات پست مدرن، زبان موضوع اصلی مباحث فلسفی و مبنای بحث‌ها و مناقشه‌ها است. در این کتاب به این سطح بحث توجه نشده، یا نمی‌خواسته و یا نتوانسته توجه کند. سطح بحث این جاها، خیلی تنزل پیدا کرده است. گاه مثال‌هایی زده شده که خواننده بهتر بفهمد، اما متأسفانه باعث بدفهمی شده است.

۶- آیا به شرایط تاریخی پذیرش سکولاریسم در آموزش و پرورش توجه شده است؟ صرف نظر از خوب و بد بودن مساله، به لحاظ تاریخی آیا چاره‌ای به غیر از این پذیرش داشتیم یا نداشتیم؟

۷- در کتاب روشن نشده است که آیا نوگرایی، سکولاریستی است؟ و آیا هر نوع نوگرایی، سکولاریستی است؟

۸- یکی از موضوعات مورد مناقشه در اصل ماجراست؛ این مساله که آیا تجدد وارد ایران شده است؟ بعضی‌ها معتقدند که اصولاً تجدد وارد ایران نشد. مفهوم غرب‌زدگی، خود اشاره‌ای به عدم ورود تجدد به ایران دارد و شاید تنها برخورد ما با غرب در سطح لایه روئی آن و بهرمندی از نتایج و محصولات این فرهنگ و تمدن بوده است. بعضی معتقدند که در واقع نوگرا و غربی نشده‌ایم، افراد سنتی هستیم که ادای نوگرایی در

می‌آوریم. به هر حال بحث نوگرایی، بحثی جدی است و باید نسبت آن را با سکولاریسم روشن کنیم.

۹- کتاب مفروضاتی دارد که لازم است ابتدا پیش‌فرض‌های خود را روشن کند و در نهایت پیشنهاد خود را برای خروج از این تقدیر یا تحمیل ارائه کند. نویسنده محترم روشن نکرده است که آیا برای آن، طرح مشخصی دارد یا نه؟

۱۰- در هر حال این بحث از مباحث جدی در حوزه‌های مختلف اندیشه است و بسیاری از مناقشه‌های صورت گرفته بیش از آن که مربوط به خود نویسنده محترم و توانایی علمی ایشان باشد، ناشی از انتخاب نوع زبان و سطح ارائه بحث می‌باشد. شاید این خرده‌گیری از این منطق پیروی می‌کند که اصولاً بحثی که ماهیت فلسفی دارد، نمی‌تواند به بحثی اقتناعی تبدیل شود. اگر چنین شود دیگر فلسفی نیست. هرچند در جای خود و برای مخاطبان خود ممکن است مفید فایده‌های بسیار هم باشد.

آقای حجت‌الاسلام مهدوی زادگان: عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

دکتری اندیشه سیاسی اسلام



بسم الله الرحمن الرحيم. من نیز با آقای دکتر اسکندری موافقم که ابتدا باید، سطح انتظارمان را از کتاب تعیین کنیم. این کتاب، کتاب دانشجویی است و برای آنها نوشته شده است از این دید و در این سطح انسجام مطالب قابل قبول است. به نظرم مطالبی که اساتید محترم مطرح کردند از کتاب محوری به سمت موضوع محوری کشیده شده و به مشکلات تربیتی ۱۵۰ ساله اخیر توجه

شده است. خیلی از مطالب مطرح شده، توقع بیش از حد از سطح کتاب است.

نکته بعدی: دقت روی موضوع کتاب است "نقش جریان روشنفکری در سکولاریسم تربیتی" چنانچه سکولاریسم را به یک سیستم کل نسبت دهیم. این سیستم دارای اجزای و عواملی است که روشنفکران می‌توانند یکی از عوامل آن باشند. و مؤلف نیز در کتاب فقط

به این عامل توجه کرده است و سعی کرده که نقش روشنفکران را دنبال کند. حتماً عوامل دیگری در ایجاد سکولاریسم تربیتی دخیل بوده‌اند که موضوع مورد بحث نبوده است. بنابراین نمی‌توان گفت که چرا در این کتاب به عواملی دیگر توجه نشده است.

این کتاب فرصت میمونی است، نقش ابتکاری دارد و بهانه‌ای است که بحث تربیت و ماهیت آن مطرح شود. اما چنانچه مؤلف قصد دارند ویرایش دیگری داشته باشند مطالبی را به منظور غنای بیشتر کتاب بیان می‌کنم.

۱- هر کتابی از زاویه مؤلف با طرح مسئله‌ای آغاز می‌شود. در مقدمه کتاب به اجمال در مورد طرح مسئله مطالبی نوشته شده است اما چرا در بین عوامل مسبب، سکولاریسم تربیتی یا جریان روشنفکری را انتخاب کرده‌اید؟ توضیحاتی وجود ندارد.

۲- لازم بود حتی به طور اجمال سکولاریسم و بعد سکولاریسم تربیتی تعریف شود و منظور مؤلف از سکولاریسم تربیتی برای خوانندگان روشن می‌گردد.

۳- روشنفکرانی که در کتاب معرفی شده‌اند با توجه به اینکه نویسنده نیز سعی داشته است پیگیری تربیتی داشته باشد اما همان چند نفری است که در سایر کتابها می‌بینیم بلکه اگر دقیق‌تر نگاه کنیم روشنفکران دیگری می‌بینیم که نقش‌های بیشتر و مؤثرتری نیز داشته‌اند. یعنی از حیث سکولاریسم تربیتی به آنان توجه نشده است

در نظام آموزشی نوین چه کسانی یا چه گروه‌هایی نقش داشته‌اند؟ یا مثلاً نظام تربیت معلم را چه کسانی آورده‌اند؟ افرادی چون سید علی اکبر سیاسی، فروغی، حکمت و ... از آنها ذکری نشده است.

۴- چرا آخوندزاده تغییر خط و کسروی در برهه دیگر پاکسازی زبان فارسی را مطرح می‌کردند؟ این خود می‌تواند به تنهایی موضوع پژوهشی باشد. درک جریان روشنفکری بر این بوده است که تغییر در ایران امری پیچیده است پس بهتر است ابتدا به سمت پاکسازی زبان فارسی رفته و واژه‌هایی که بار معنوی و فرهنگی دارند حذف شود تا رابطه فرهنگی و دینی جامعه را با گذشته‌اش قطع گرداند.

۵- جریان روشنفکری در ایران امری پیچیده است و شاید چنین انتظاری از کتاب نیز ضروری نباشد. چنانکه جلال آل احمد گفته است تمام روشنفکران هندوستان به انگلستان رفته‌اند آنجا درس خوانده‌اند و با فرهنگ یک سرزمین آشنا شده‌اند و برگشته‌اند بنابراین جریان روشنفکری در هند یکدست و یکنواخت است. اما روشنفکران ایرانی هرگز

به یک کشور نرفته‌اند بعضی در انگلیس برخی دیگر در فرانسه، آلمان و ... رفته‌اند و با فرهنگ‌های گوناگون و گاه متعارض آشنا شده‌اند. گروهی طرفدار پوپر و گروهی طرفدار هایدگر بوده‌اند. این امر جریان روشنفکری را پیچیده می‌کند و موضوع را در تعلیم و تربیت پیچیده‌تر کرده است.

۶- اساساً ماهیت روشنفکری در ایران، با روشنفکری در غرب متفاوت است. یعنی آنچه که از روشنفکران غربی دیده می‌شود و تغییراتی که در جامعه خودشان مسبب می‌شوند در روشنفکران ایرانی دیده نمی‌شود. در غرب روشنفکر سپر تجدد است در حالی که در ایران، تجدد سپر روشنفکر است. این به دلیل ضعف روشنفکران ایرانی است که ماهیت درجه دومی دارند و اساساً از خودشان ایده و اندیشه‌ای ندارند. روشنفکر درجه دوم، سکولاریسم درجه دوم به بار می‌آورد. از این رو سکولاریسم تربیتی در ایران آن نتایج مترقیانه‌ای را که در غرب اتفاق افتاده به دنبال ندارد. جریان روشنفکری در ایران مخاطب را ساده فرض کردند و عدم پیشرفت جامعه ایران رابه خصلت اجتماعی و فرهنگی نسبت می‌دهند بلکه ایراد به خود روشنفکران برمی‌گردد. از این حیث کتاب نیز نقد روشنفکری کرده است. نقد روشنفکری درجه دوم به منظور نقد روشنفکری درجه اول نیست چه رسد به نقد تجدد.

معاون وزیر آموزش و پرورش و

رئیس سازمان پژوهش برنامه‌ریزی آموزشی

کارشناس ارشد مدیریت فرهنگی

آقای مهندس مهدی نوید:



بسم الله الرحمن الرحيم. در ابتدا لازم است از تشکیل چنین جلسه‌ای تشکر کنم و امیدوارم استمرار داشته باشد به طور کلی در هر شماره فصلنامه، نشستهای علمی به صورت میزگرد برای چاپ داشته باشیم. اما در مورد کتاب و عنوانی که خانم دکتر علم‌الهدی انتخاب نموده‌اند از موضوعات بسیار مهم و بنیادی در آموزش و پرورش است. تبیین موضوع نشان از شهامت و دقت نظر مولف است و در همین جا پیشنهاد می‌کنم گروهی با

سرپرستی شما موضوع را دنبال کنند و تاریخ فکری تعلیم و تربیت ایران را مورد واکاری و بحث قرار دهید. سازمان هم حمایت خواهد کرد.

اما فرض مولف در کتاب بر این است که نظام آموزش و پرورش، نظام سکولاریستی است و ایشان قصد داشته‌اند نقش روشنفکران را در ایجاد نظام سکولاریستی تبیین نمایند. حال برای من این سوال مطرح می‌شود:

۱- به چه دلیل نظام آموزش و پرورش ایران سکولاریستی است؟ با چه ادله‌ای می‌توان این مدعا را اثبات کرد؟

۲- جریان روشنفکری در پیدایش این نظام چه تأثیری داشته است؟ من تردید دارم که روشنفکران نقشی داشته باشند بلکه مولفه‌های دیگری در ایجاد جریان سکولاریستی موثر بودند و باید ریشه‌ها را در جای دیگر جستجو کرد. شاید به بحث پست مدرنیته در جامعه برمی‌گردد و این تقابل را باید واکاوی کرد. آنچه در سده اخیر در کل کشور اتفاق افتاده در تمام عرصه‌ها به سکولاریسم، اومانیزم، ... مربوط می‌شود. در جامعه آن زمان که قبول کرده بود که باید تجدد غرب را بپذیرد، آیا تئوری دیگری در مواجهه با غرب داشتیم یا نداشتیم؟ به هر حال فرهنگ حاکم، باورهای مردم نتوانستند نقش اساسی ایفا کنند. آیا مدرنیته در جامعه مسیر طبیعی خود را طی کرده و یا نکرده است؟ در آن شرایط باورهای اعتقادی در کشور حاکم شد و حتی متدینان نیز قبول کردند که باید تجدد را بومی کنند و وارد کشور سازند تنها در روش ما دچار اشتباه شدیم.

نحوه برخورد ژاپنی‌ها با تجدد غرب به گونه‌ای دیگر است. ژاپنی‌ها افراد میان سال خود را که وضعیت کشورشان را درک کرده بودند و دل در گرو آبادانی کشور داشتند به کشورهای غربی فرستادند تا با توسعه و پیشرفت غرب آشنا شوند راهکارهای آن را بیابند و با تکیه به فرهنگ ژاپنی خود، تجدد را ابتدا بومی و بعد وارد کشور کنند چرا که معتقد بودند با حفظ فرهنگ ژاپنی قادر خواهند بود از غرب جلوتر بروند.

اما ما در ایران اشتباهی که کردیم آن بود که جوانان خود را فرستادیم و چون جوان بودند، در مواجهه با غرب خود باخته شدند و وقتی به ایران مراجعت کردند مبلغ غرب شدند و گفتند برای توسعه و پیشرفت باید از فرق سر تا نوک پا مثل آنها شویم. این اشتباه تاریخی بود که در کشور ما انجام شد.

خانم دکتر علم‌الهدی:

از نکاتی که اساتید محترم بیان نمودند تشکر می‌کنم نمی‌دانم لطف شما به موضوع یا به مولف بوده است، اما برای من افتخاری است که افراد صاحب اندیشه، کتاب رابخوانند و نقد کنند.

هیچ توضیح دفاعی ندارم ضمن اینکه یادآور می‌شوم آقای دکتر اسکندری و آقای دکتر مهدوی‌زادگان نیز اشاره کرده‌اند کتاب در سال ۱۳۸۰ و برای دانشجویان نوشته شده و در حد ایجاد موج و فتح باب می‌باشد.

اما نکته‌ای قابل ذکر است که متأسفانه در تاریخ نظام آموزش و پرورش مستندات و مدارکی که بتوان به آنها رجوع کرد وجود ندارد. بسیار بسیار اندک‌اند حتی در دپارتمان‌های علوم تربیتی عموم دانشگاه‌ها بحث تاریخ تعلیم و تربیت، از یونان آغاز می‌شود. درحالی که مگر می‌شود در ایران دوره هخامنشی و ساسانی نظام آموزشی وجود نداشته باشد. فرهنگ غنی و کشور بزرگ ایران نمی‌تواند فاقد پیشینه تاریخی محکمی در زمینه تعلیم و تربیت باشد ولی مدارک تاریخی وجود ندارد. حتی در تاریخ صد ساله اخیر ما نیز مدارک کافی و مناسب در حوزه آموزش و پرورش نداریم. مثلاً آئین‌نامه‌های مدارس جدید و مدارس اسلامی، طرح درسی و ... نیست و این نشان از فقر منابع تاریخی در همه ادوار گذشته در این قلمرو است.

مطلب دیگری که باید به آن تأکید کنم این است که نگاه من جزمی نبوده و نیست، قصد ندارم نسخه‌ای برای بازگشت به ۱۴۰۰ سال پیش تجویز کنم و از آن دفاع نخواهم کرد. فرضیه‌ای دارم: اگر تحولی در جامعه صورت گیرد مبنای آن تحول تربیتی است هیچ حادثه‌ای رخ نمی‌دهد مگر آنکه در فاعلان اجتماعی تغییری حاصل شود. جامعه عادل نخواهیم داشت تا فرد عادل نداشته باشیم. بنابراین چه بخواهیم و چه نخواهیم ریشه هر تحول میمون و مبارکی در جامعه، تحولی تربیتی است. حتی پیامبران که به نیت برپایی حکومت نیامدند و برای به حرکت درآوردن مردم تلاش می‌کردند از تربیت آغاز نمودند. من بسیاری از انتقادات را می‌پذیرم اما بسیاری از موارد نقدی که دوستان گفتند نیاز به استدلال و مستندات دارد.

تهیه و تنظیم: دکتر شهناز هاشمی